

## کتابشناخت

### روزنامه‌ی صاحب‌بن‌عباد و گزارش روزانه‌ی او از شهر بغداد

حسین ایمانیان\*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

(از ص ۳۱۷ تا ۳۳۸)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۲۵

#### چکیده

شکی نیست که بیش‌تر میراث کهن ایرانی پس از اسلام چه به زبان فارسی و چه به زبان عربی، همچنان به شکل نسخه‌های خطی است و راهی به بازار تصحیح و چاپ نیافته است؛ بگذریم از اینکه بسیاری از این میراث چاپ و تصحیح‌شده به زبان عربی نیز، هنوز به فارسی برگردانده نشده و خواننده ایرانی ناآشنا به زبان عربی، از آن‌ها بی‌بهره است. یکی از این نوشته‌هایی که اتفاقاً بیش از نیم‌سده از تصحیح (گردآوری) آن می‌گذرد و اندیشه‌های یکی از شخصیت‌های بزرگ ایرانی یعنی صاحب بن‌عباد را آیینگی می‌کند، کتاب *روزنامه‌ی* است که از دو جهت ارزشمند است: یکی اینکه گویا صاحب، از نخستین کسانی است که واژه *روزنامه‌ی* را به معنای امروزی‌اش به کار برده است، دیگر اینکه این کتاب او، احوال و اندیشه‌های باوری و اجتماعی صاحب بن‌عباد را در دوره‌ای که کمابیش بیست سال داشته و هنوز به وزارت نرسیده بوده، بازتاب می‌دهد. در جستار پیش رو نخست به کاربرد واژه «روزنامه» در متون کهن عربی و علت حضور صاحب بن‌عباد در بغداد و نگارش یادداشت‌های روزانه‌ی او برای استادش ابن‌عمید، چشم‌زد داریم؛ سپس به بررسی تصحیح محمدحسن آل‌یاسین از این کتاب و بخش‌هایی را که گمان کرده‌ایم وی در کتاب خود نیآورده است می‌پردازیم. از آنجا که گویا صاحب بیش از یک‌بار به بغداد سفر نکرده است، می‌توانیم همه گزارش‌هایی را که در پیوند مستقیم او با بغدادیان ذکر شده، بخشی از *روزنامه‌ی* مفقود او به شمار آوریم. به دلیل دل‌بستگی صاحب بن‌عباد به معتزله، فقیهان و متصوفه و گرایش به حضور در مناظره‌های علمی و ادبی، وی در بغداد بیش از همه، با این سه گروه نشست‌و-برخواست داشته است.

**واژه‌های کلیدی:** *روزنامه‌ی*، صاحب بن‌عباد، بغداد، خاطره‌نویسی، معتزله، تصحیح.

## ۱. مقدمه

نگاه به منابع عربی سده‌های سوم و چهارم هجری که کمابیش با آغاز نهضت ادبی و علمی ایران پس از اسلام، هم‌زمان گشته، خواننده‌ی امروزی را با جهان اندیشگانی و رفتاری ایرانیان آن دوره، آشنا می‌کند. جهانی که بسیاری از زوایایش همچنان گنگ و ناروشن باقی مانده است. در منابع کهن عربی به ویژه یتیمه‌الدهر ثعالبی، با کتابی به نام *روزنامه*، نوشته‌ی صاحب بن‌عباد روبرو می‌شویم که هم‌اکنون، تنها بخش‌هایی از آن در دسترس ما قرار دارد و گویا بیش‌ترین آن، گم شده یا ضبط نگردیده است. محمدحسن آل‌یاسین در سال ۱۹۶۵ میلادی بخش‌های پراکنده‌ی این کتاب را که در منابع کهن آمده، گردآوری یا تصحیح کرده است. این کتاب، از چند جهت ارزشمند است: نخست اینکه گویا صاحب بن‌عباد از نخستین کسانی است که واژه‌ی *روزنامه* را به معنی شرح یا گزارش رخدادهای روزانه به کار برده است. دیگر اینکه، بخش‌های باقی‌مانده‌ی آن، ما را با اندیشه و منش صاحب بن‌عباد، بیش از پیش آشنا می‌کند؛ افزون بر اینکه این بخش‌ها، در بردارنده‌ی آگاهی‌های سودمندی از وضعیت علمی و ادبی بغداد سده‌ی چهارم هجری است.

در جستار پیش‌رو، پس از تعریف واژه‌ی *روزنامه* و کاربرد آن در سده‌های نخستین هجری، به دل‌بستگی و شیفتگی صاحب بن‌عباد به شهر بغداد، اشاره و مشخص کرده‌ایم که گویا صاحب بن‌عباد، بیش از یک‌بار به بغداد نرفته و *روزنامه* او، دست‌آورد همین سفر وی برای استادش ابن‌عمید بوده است. پس از این، در بخش کتاب‌شناسی *روزنامه* صاحب بن‌عباد، منابعی را که به این کتاب استناد کرده، یادآور شده‌ایم. سپس به معرفی بخش‌های موجود در تصحیح آل‌یاسین پرداخته و در بخش دیگر، برخی اخبار یا گزارش‌ها و یادداشت‌هایی را که گمان می‌کنیم بخشی از *روزنامه* صاحب بن‌عباد بوده ولی آل‌یاسین، آن‌ها را در تصحیح خود نیاورده، ذکر کرده‌ایم.

در باره‌ی کتاب *روزنامه*، به جز مقدمه‌ی چندصفحه‌ای در تصحیح آل‌یاسین، نوشته‌ای دیگر سراغ نداریم. تنها در برخی جاها به این نکته اشاره کرده‌اند که ابن‌عباد در این کتاب، به شرح ماجراهای خود در سفرش به بغداد پرداخته است. آنچه ما در بخشی از این جستار آورده‌ایم اگرچه به ظاهر، گزارش‌گونه است اما نیازمند بررسی کتاب‌های زیاد و استخراج همه‌ی گزارش‌های مربوط به سفر صاحب بن‌عباد به بغداد بوده است. مهم‌ترین پرسش‌هایی که این پژوهش بدان پاسخ می‌دهد به قرار زیر است:

۱. آیا آل یاسین در تصحیح یا گردآوری خود، به همه آنچه در کتاب‌های تاریخی و جنگ‌های ادبی درباره روزنامه صاحب بن عباد، گزارش‌های آن و ماجراهای نویسنده در سفر به بغداد آمده، اشاره کرده است یا خیر؟
۲. صاحب در سفر بغداد، بیش‌تر با چه دانشمندان یا گروه‌هایی نشست و برخاست داشته و علت آن چه بوده است؟

## ۲. روزنامه صاحب بن عباد

روزنامه معرب «روزنامگ» پهلوی و آن مرکب است از «روز» و «نامگ» به معنی نامه و کتابت و دفتر (معین، ۱۳۶۷: ۲/ ۳۵۷). روزنامه، معرب روزنامه، کاغذ یا دفتری که حساب یا احوال و وقایع هر روز در آن نوشته شود (دهخدا، ۱۳۳۸: زیر واژه روزنامه). از نمونه‌های کاربرد واژه روزنامه در سده‌های نخستین روشن می‌شود که «روزنامه در آن اوقات به معنی کتاب شرح گزارش روزانه و یادداشت وقایع هرروزه که اکنون به زبان فرانسه ژورنال می‌گویند بوده است. این اصطلاح ظاهراً بعدها در ایران به همین معنی باقی مانده و در قرن‌های اخیر به معنی راپورت‌های وقایع‌نگاران دولتی که از ولایات، اخبار جاری را به دولت می‌نوشتند و به معنی مطبوعات یومیه و هفتگی اطلاق شد:

بدو روزنامه بدژها نهید یکی نامه گنجور ما را دهید (فردوسی)  
یکی روزنامه است مر کارها را که آنرا جهاندار دادار دارد (ناصرخسرو)  
(همان، زیر واژه روزنامه)

این کتاب، دربردارنده یادداشت‌های روزانه صاحب بن عباد است از رخدادها، گفتگوها و دیدارهایی که با دیگران، به ویژه هنگام هم‌نشینی و منادمت با ابومحمد داشته است. این ابومحمد، همان «حسن بن محمد بن هارون بن ابراهیم ازدی مهلبی، متولد ۲۹۱ هجری و وزیر معزالدوله دیلمی در بغداد است که از سال ۳۳۹ تا ۳۵۲ وزارت معزالدوله را بر عهده داشته. وی در راه واسط از دنیا رفته و در بغداد دفن شده است» (ابن خلکان، د.ت: ۱۲۴/ ۲ تا ۱۲۷). «روزنامه صاحب بن عباد، دربردارنده برخی تازه‌های ادبی و گزارش‌های تاریخی است که نمونه آن در بیش‌تر کتاب‌های ادبی و تاریخی یافت نمی‌شود و در همان لحظه، سندی برای اعتراف‌ها یا از خودگویی‌های روشن نویسنده بر کارها و رفتارهای وی در تنهایی و محافل خصوصی است» (صاحب بن عباد، ۱۹۶۵: ۸۳). شوریختانه نسخه کامل این کتاب در دست نیست یا کسی از آن آگاهی ندارد.

محمدحسن آل یاسین آن مقدار کمی از این کتاب را که در نوشته‌های کهن یافته، به همین نام انتشار داده است. به هر روی، همین اندک بخش‌های در دست، خواننده‌ی امروزی را با برخی رفتارهای صاحب بن عباد در دوره‌ی جوانی آشنا می‌کند، از وضعیت ادبی بغداد در سده‌ی چهارم، نشانه‌هایی به دست می‌دهد و نشان می‌دهد که صاحب بن عباد به شیوه‌ی برخی رجال سیاسی هم‌روزگار ما، شیفته‌ی یادداشت یا خاطره‌نویسی روزانه بوده است.

مرحوم بهمنیار، انتخاب نام روزنامه را برای شرح وقایع روزانه، از نشانه‌های دلبستگی صاحب بن عباد به زبان فارسی می‌داند<sup>۱</sup>، می‌نویسد: دیگر از ادله‌ی لطف ذوق و قریحه‌ی فارسی صاحب، شرحی است که ثعالبی در جزء دوم *یتیمه‌الدهر* در ترجمه‌ی احوال و آثار ابوالحسن علی بن هارون بن منجم نوشته و حاکی از آن است که صاحب بن عباد در مسافرت بغداد که ظاهراً در سال ۳۴۷ بوده است، شرح ملاقات و مناظرات و مباحثات خود را با بزرگان و علماء و ادبای بغداد در مجموعه‌ای می‌نگاشته و آن مجموعه را روزنامه نام نهاده بود... قدیم‌ترین اثری که لفظ روزنامه در آن دیده می‌شود این خبر است که ثعالبی نقل می‌کند و معلوم نیست صاحب بن عباد واضع و مبتکر این لفظ یا نخستین کسی است که آن را در کتابت به کار برده است [او] نام کتاب نهاده است، و به هر تقدیر ابتکار یا اختیار این ترکیب سلیس و لطیف فارسی، از فارسی‌شناسی صاحب بن عباد لطائف و دقائقی را حکایت می‌کند که فقط صاحبان ذوق لطیف آن را درمی‌یابند (بهمنیار، ۱۳۴۴: ۱۳۶).

محمد معین خبری را از کتاب *معجم الأدباء* گزارش می‌کند و بر اساس آن روشن می‌شود که واژه‌ی روزنامه، کمی پیش از صاحب بن عباد نیز کاربرد داشته است؛ می‌گوید: «یاقوت حموی در *معجم الأدباء* از قول عبدالله بن عبدالمجید بن شیران نقل می‌کند که محمد بن احمد مفتح پیش پدر من می‌آمد و من طفل بودم و او را می‌دیدم در اهواز و او به پدرم مراسله می‌نوشت و مدح پدرم را هم به شعر کرده و من این مدیح را جمع کرده بودم ولی در موقع دخول ابن ابی لیلی به اهواز کم [گم] شد و «روزنامه‌های» آن-ها به غارت رفت «وَنَهَبَتْ رُوزَنَامَاتُهَا» (حموی، ۱۹۸۰: ذیل محمد بن أحمد بن عبدالله الکاتب).

وفات عبدالمجید بن شیران و مفتح هر دو در سنه ۳۲۷ واقع شده» (معین، ۱۳۶۷: ۱۲).

هنگامه کاربرد این واژه فارسی را به سده دوم هجری نیز می‌توانیم برگردانیم، زیرا صولی می‌نویسد که فردی ایرانی روزی در برابر یحیی بن خالد برمکی، وزیر هارون الرشید، خطاب به یک عرب می‌گوید: ما هرگز به شما نیاز نداشته‌ایم، نه در کارها نه در نام‌گذاری‌ها. شما بر ما چیره گشتید ولی در کارها و زبانتان، بی‌نیاز از ما نبودید، به‌گونه‌ای که در خوارک، نوشیدنی و دیوان حکومتی، واژه‌های ما را گرفته و دگرگون ساخته‌اید، مانند اسفیداج، سکباج، دوغباج، سکنجبین، خلنجبین، جلاب و «روزنامج» و...» (الصولی، ۱۳۴۱: ۹۳).

در شعری نیز که همین ابوبکر صولی (وفات ۳۳۵ یا ۳۳۶ هـ) سروده، واژه «کُتَبُ» روز» به کار رفته است که گویا به معنی دفتر یا نامه روز (روزنامه) است:

فأجزني بقدر علمك بالأشعار يا خير مُنعمٍ و مُجيز  
بدنانير لا أحال علي الجهد بذ فيها و لا علي كُتبِ روز

(الصولی، ۱۹۷۹: ۳۷)

(ای بهترین پاداش‌دهنده و انعام‌کننده، به اندازه‌ای که خودت صلاح می‌دانی، پاداش سروده‌های مرا بده؛ با دینارهایی که - برای پرداخت بدهی‌هایم - به خزانه‌دار اموال و دفتر روزانه - شاید چیزی بوده است برای ثبت حساب‌های روزانه - حواله داده نشوم).

«در تاریخ قم نیز واژه روزنامه به کار رفته است: و کسورات آن تا آنگاه بوده که کاتب روزنامه بقم روزنامجات از مال استخراج باهل دیوان رفع کند» (دهخدا، ۱۳۳۸: ذیل روزنامه). آذرنوش می‌نویسد: «در کتابخانه توپکاپی‌سرای (IV/294؛ TS نیز مرکزی، ۴۳۵/۱)، مجموعه منحصر به فردی موجود است که ظاهراً دیوان کامل باخرزی را در بر دارد. در آن، دوالروزمجه نقل شده که بیشتر ذکر مجالسی است که در زمان عبدالحمید بن یحیی (۴۴۱-۴۴۳ق) در زوزن تشکیل می‌شده است» (آذرنوش، ۱۳۸۱: ۱۱/۵۶، ذیل باخرزی، به نقل از محمد قاسم مصطفی: رسالة الطرد، ۲۶۱).

ابوعبدالله خوارزمی در سده پنجم در مفاتیح العلوم، این واژه را زیر واژه‌های تخصصی دیوان‌های اداری آورده و نوشته است: «الروزمج: تفسیره کتاب الیوم لأنه یکتب فيه ما یجری کلّ یوم من استخراج أو نفقة أو غیر ذلک» (خوارزمی، بی‌تا، ۵۴). یعنی روزنامج، به معنای نوشته روزانه است زیرا در هر روز، هزینه‌ها، درآمدها و موارد دیگر، در آن ثبت و نوشته می‌شود.

اما تا چه اندازه می‌توان به راستی یا درستی گزارش‌های صاحب در این کتاب، اعتماد داشت؟ نکته‌ای که فعلاً دلیلی برای نقض و اثبات ناراستی این گزارش‌ها نداریم. ثعالبی که بیش‌ترین نقل را از این کتاب آورده، هیچ‌گاه در درستی آن‌ها شک نکرده است. تنها ابوحیان توحیدی در جایی از *مثالب الوزیرین* آورده است که صاحب بن‌عباد گفته: وارد بغداد شدم و با ابوسعید سیرافی و علی بن عیسی<sup>۳</sup> و مراغی<sup>۴</sup> دیدار کردم. با مراغی درباره‌ی «عسی» و «لعل» و «کاد» و مسائل دیگر مناظره کرده و بر او پیروز شدم، از این رو در بغداد آوازه یافتیم. همچنین با فلان شخص و فلان شخص نیز مناظره کردم و بیش از آنکه از آن‌ها بهره‌مند شوم، به آن‌ها سود رساندم. سپس توحیدی می‌گوید: از ابوسعید سیرافی درباره‌ی درستی این ماجرا پرسیدم و او گفت: سبحان‌الله. و به نشانه‌ی انکار این ماجرا سکوت کرد (التوحیدی، ۱۹۹۲: ۱۶۴) سپس به مراغی گفتم: آیا این سخن، صحت دارد؟ گفت: نه به خدا (همان: ۱۶۵).

در گزارشی دیگر از توحیدی می‌خوانیم: «ابن ثلاج متکلم<sup>۵</sup> که دین‌دار و راست‌گو بود برای من نقل کرده است که در شگفتم چگونه ابن‌عباد ادعا می‌کند نزد استاد ما ابوعبدالله بصری<sup>۶</sup> درس خوانده است؟ این سخن او دروغی بیش نیست<sup>۷</sup>. هنگامی که وارد بغداد شد، چون فردی تازه‌کار از آموزه‌های ابن‌کلاب<sup>۸</sup> پشتیبانی می‌کرد، اما مسکویه او را نزد من آورد. سپس واسطی<sup>۹</sup> با او آشنا شد و باب مکتب [معتزله] را بر او گشود. اما ابوعبدالله نه او را می‌شناخت و نه چیزی به شمار می‌آورد، زیرا چیزی از ابن‌عباد نمی‌دانست... کاتبی کم‌ارزش - منظورش ابن‌عباد است در آن هنگام - که با صاحبش [؟] وارد مجلس درس بصری می‌شود و نه سنّ دارد نه شهرت، نه برتری نه دانش، نه حشم نه خدم، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ اما پس از گذشت روزگاری، بصری به ابن‌عباد نامه‌ای نوشت و او را عمادالدین خواند؛ و من بیزارم از دینی که او ستونش باشد؛ و ابن‌عباد هم او را الشیخ المرشد نامید؛ و او چه ارشادی داشت؟ و چگونه ارشاد می‌کند وقتی خود به رشد نرسیده و قرین گمراهی است...» (همان، ۲۰۰ - ۲۰۲).

اگر بتوان به ادعای توحیدی باور داشت، این نکته نشان می‌دهد که شاید برخی گزارش‌هایی را که صاحب در کتاب *روزنامه‌جه* برای ابن‌عمید نوشته، به دروغ و برای بالا بردن شأن و جایگاه علمی خود بوده است<sup>۱۰</sup>. همان‌گونه که توحیدی «او را به دروغ‌گویی آشکار متهم می‌کند» (همان، ۱۶۳). به هر روی نمی‌توان اصل تاریخی و صحت بسیاری از

یادداشت‌های روزنامه‌جی صاحب را انکار کرد، به ویژه اینکه خود توحیدی در همهٔ مطالب *الوزیرین*، به راستی، سخن، ساز نکرده و دشمنی وی با صاحب بن عباد و ابن عمید در این کتاب آشکار است.

### ۳. صاحب بن عباد و بغداد

صاحب در سال ۳۴۷ با ابومنصور بویه (مؤیدالدوله) بن رکن‌الدوله به بغداد می‌رود (مسکویه، ۲۰۰۳: ۳۲۰/۵). مؤیدالدوله پس از این در سال ۳۵۹، صاحب بن عباد را به عنوان وزیر خود برمی‌گزیند (ابوالفداء، د.ت: ۱۱۲/۲). «در تاریخ آمده است که مؤیدالدوله به اتفاق وزیر خود علی بن ابی‌الفضل کاشانی و کاتب خود ابوالقاسم اسماعیل بن عباد به بغداد رفته و در بغداد، دختر عم خود معزالدوله را تزویج و در شب سوم جمادی الأولى با او زفاف کرده و او را با خود به اصفهان برده است» (بهمنیار، ۱۳۴۴: ۳۹؛ و مسکویه، ۲۰۰۳: ۳۲۰/۵).

تولد صاحب در سال ۳۲۶ است. و از آنجا که وی این کتاب را به استادش ابن عمید هدیه کرده است و ابن عمید در سال ۳۴۹ از دنیا رفته است، می‌توان گفت وی در همین سفر سال ۳۴۷ یعنی در اواخر وزارت و عمر ابن عمید و در حدود ۲۱ سالگی خود، این کتاب را نوشته است. از گزارشی که در معجم الأدباء آمده است، روشن می‌شود که صاحب بن عباد در مدت اقامت خود در بغداد، میهمان مهلبی وزیر و مقیم خانهٔ او بوده است (حموی، ۱۹۸۰: ۳۰۶/۶).

گویا صاحب بن عباد به جز همین‌بار (سال ۳۴۷) دیگر به بغداد سفر نکرده است؛ بنابراین می‌توان گفت همهٔ گزارش‌ها و یادداشت‌ها و شرح دیدارهای صاحب از بغداد که در منابع گوناگون آمده است، مربوط به همین سفر و در واقع، بخشی از کتاب *روزنامه‌جی* اوست.

البته صاحب بن عباد یک‌بار دیگر در سال ۳۷۹ و به قصد فتح بغداد و عراق، قصد رفتن به آنجا را داشته است اما به دلایلی، برای او فراهم نشده است. ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۳۷۹ می‌نویسد: در این سال، فخرالدوله به قصد عراق و چیرگی بر آنجا از ری به همدان رهسپار شد. و این بدان علت بود که صاحب بن عباد، عراق و به ویژه بغداد را دوست داشت و لحظه‌شماری می‌کرد تا به آنجا پیشروی کند. و چون شرف‌الدوله از دنیا رفت، فرصت را غنیمت شمرد، کسانی را گماشت که عراق را در نظر فخرالدوله، بزرگ جلوه دهند و فتح آنجا را آسان، و چون فخرالدوله نظر صاحب را جویا

شد، صاحب اظهار خوشبینی کرد، قرار بر این شد که صاحب و بدر بن حسنویه از راه خشکی به عراق بروند و فخرالدوله از راه خوزستان. و چون صاحب حرکت کرد، فخرالدوله احساس ترس کرد و به او گفته شد که چه بسا فرزندان عضالدوله او را به سوی خود بکشند. بنابراین صاحب را فراخواند و او را با خود به اهواز برد و همانجا را فتح کردند. (ابن الاثیر، ۱۹۸۹: ۴۸۰/۵؛ در این باره، نک: مسکویه، ۲۰۰۳، ۱۰۰/۶ - ۱۰۵).

و ظاهراً در همین وقت است که شاعری در اهواز به نام ابوالرجاء<sup>۱۱</sup> ضریر شطرنجی اهوازی در قصیده‌ای ورود صاحب بن عباد را به این شهر، شادباش و از سلطه وی بر بغداد سخن گفته است. اگرچه همه این قصیده گویا در جایی ثبت نشده است.

«ابوالرجاء روایت کرده است: وقتی فخرالدوله به اهواز آمده، صاحب نیز با او آمد و شاعران زبان به ستایش او گشودند، من نیز با قصیده‌ای او را ستودم و در آن گفتم:

إلى ابن عباد أبي القاسم الصاحب إسماعيل كافي الكفاه

در این هنگام صاحب گفت: «هماره آرزو داشتم نام، کنیه، لقب و نام پدرم در یک بیت، ذکر شود». و چون به مصراع زیر رسیدم:

و يشرب الجندُ هنيئاً بما

صاحب به من گفت: صبر کن و من صبر کردم؛ سپس گفت: حتماً می‌خواهی بگویی:

و يشرب الجندُ هنيئاً بما من بعد ماء الرّي ماء الفراه؟

گفتم: آری به خدا سوگند، می‌خواستم همین را بگویم ای سرورم؛ من این سخن را در یک شب ساختم و تو در لحظه‌ای» (حموی، ۱۹۸۰: ۲۵۳/۶ و ۲۵۴؛ الصفدی، ۱۹۹۱: ۹/۱۲۶). در یاقوت حموی این ماجرا در ذیل حوادث سال ۳۷۹ هجری یعنی سالی که فخرالدوله به بغداد رسیده، آمده است و نشان می‌دهد مربوط به پس از سفر نافرجام صاحب در این سال به بغداد و اقامتش در اهواز است (حموی، ۱۹۸۰: ۲۵۳/۶).

به هر روی، نکته این است که گویا سفر صاحب به بغداد با اینکه خیلی شیفته فضای فرهنگی، ادبی و علمی آنجا بوده است، تنها در همان سال ۳۴۷ رخ می‌دهد.

در خبری دیگر آمده است که شخصی به ابواسحاق صابی گفته است که از صاحب بن عباد شنیده است: آرزویی دیگر ندارم مگر اینکه عراق را به دست آورم و بر صدارت بغداد بنشینم و ابواسحاق صابی را کاتب خویش قرار دهم و برای من بنویسد و من اشتباه‌هایش را تصحیح کنم (همان، ۳۰۶/۶). به نظر می‌رسد صاحب بن عباد این عبارت را پس از سفر خود به بغداد گفته باشد، زیرا می‌گوید آرزو دارم بر عراق و بغداد چیره



شوم و این عبارت به یقین، از کسی برمی‌آید که به جایگاهی حکومتی همچون وزارت، تکیه داشته باشد. بنابراین آن را پس از سفر خود به بغداد در سال ۳۴۷ و در دوران وزارتش بر زبان آورده است.

و درست که فرصت حضور چندباره در بغداد برای صاحب، فراهم نشده است، اما در گزارشی آمده است که او «هر ساله پنج هزار دینار به بغداد می‌فرستاد تا میان فقیهان و ادیبان آن شهر پخش شود» (ابن الجوزی، ۱۹۹۲: ۳۷۶/۱۴). چنین کاری، بر نفوذ او میان فرهیختگان بغداد می‌افزود.

وقتی صاحب از بغداد برمی‌گردد، ابن عمید از او می‌پرسد: بغداد را چگونه شهری یافتی؟ صاحب پاسخ می‌دهد: «هي في البلاد كالأستاذ في العباد»: (بغداد در میان شهرها، همچون استاد (ابن عمید) در میان خلق است) (الثعالبی، د.ت: ۱۰۸). گویا صاحب پس از گفتن این جمله، دو بیت زیر را نیز سروده است:<sup>۱۲</sup>

أفاضل الدنيا وإن برزوا      لم يبلغوا غايةً أستاذها  
أما ترى أمصارها جمّةً      ولا ترى مصراً كبغدادها  
(أمین، ۲۰۰۰: ۵/۱۲۷)

همان‌گونه که گفتیم شوق رفتن به بغداد همواره بر ذهن صاحب بن عباد سنگینی می‌کرده است، به گونه‌ای که در یکی از شعرهایی که هنگام وداع ابن عمید با او در اصفهان سروده است، شوق خود را نسبت به ابن عمید بسان شوق بغداد برای در آغوش کشیدن ابن عمید می‌داند:

«كأني بغداد في شوقها      إليك وأدمعها الجارية  
و أنت المرّجى لإظفارها      بآمالها و آماليه  
(الثعالبي، ۱۹۸۳: ۳/۱۸۸)

(اشتیاق من به دیدار تو، همچون شوق بغداد است با چشمان گریان، برای پذیرایی از تو. بغداد و من، برای رسیدن به آرزوهایمان، تنها می‌توانیم به تو امیدوار باشیم).

#### ۴. کتاب‌شناسی روزنامه‌ی صاحب

در چندین منبع تاریخی، از روزنامه‌ی صاحب بن عباد، یاد شده است. در ادامه به این منابع و نویسندگان آن اشاره می‌کنیم: ۱. ثعالبی بیش و پیش از دیگران، بخش‌هایی از کتاب یتیمه‌الدهر را به نگارش برخی از فصل‌های روزنامه، ویژه گردانده است، به

گونه‌ای که می‌توان آن را تنها منبع کمابیش کامل از *روزنامه* صاحب بن‌عباد به شمار آورد (نک: ۱۹۸۳، ۲/۲۶۹ - ۲۷۳ و ۱/۱۹۹ - ۲۰۱). ۲. همو در کتاب *خاص الخاص خود*، در یک‌جا به نقلی از *روزنامه* صاحب، چشم‌زد دارد. (التعالی، ۱۸۰۹: ۴۲). ۳. باز ثعالبی در کتاب *ابوالطیب المتنبی و ما له و ما علیه* به آوردن گزارشی کوتاه از *روزنامه*، بسنده می‌کند (التعالی، د.ت: ۸۰). ۴. ثعالبی در *الإعجاز و الإيجاز* نیز شعر علی بن‌هارون بن‌علی بن‌یحیی المنجم را که صاحب در *روزنامه* آورده، آورده است (التعالی، د.ت: ۲۴۱). ۵. یاقوت حموی در *معجم الأدباء*، ذیل زندگی اسماعیل بن‌عباد، دو نقل از *روزنامه* او می‌آورد (نک: ۱۹۸۰، ۶/۲۷۶ تا ۲۷۹). نیز در ذیل زندگی علی بن‌هارون بن‌علی منجم در دو جا، به دیدار و گفتگویی که میان او و صاحب، رخ داده و در کتاب *روزنامه* ذکر شده است، اشاره می‌کند (همان، ۱۱۶-۱۱۸). ۶. یوسف البدیعی در کتاب *الصبح المنبی عن حیثیة المتنبی* همان نکته ثعالبی از *روزنامه* صاحب در *ابوالطیب المتنبی و ما له و ما علیه* را تکرار می‌کند (البدیعی، ۲۰۰۹، ۳۷۰). ۷. ابن‌ظافر در *بدائع البدایة* اشاره می‌کند که در زمان مؤیدالدوله بن‌رکن‌الدوله، ابوعلی حسن بن‌بویه دیلمی به بغداد می‌رود تا با زبیده دختر معزالدوله، پیمان ازدواج ببندد و صاحب بن‌عباد که در سن جوانی و شادابی عمرش بوده، او را همراهی کرده است و صاحب در این سال، *روزنامه* را برای استادش ابن‌عمید نوشته است. سپس ماجرای عقد ازدواج زبیده را توضیح می‌دهد و اینکه ابومحمد مهلبی از صاحب می‌خواهد شعری در این زمینه بگوید (علی ابن‌ظافر، ۲۰۰۷: ۱۹۹). ۸. ابن‌خلکان در *وفیات الأعیان*، عبارتی از ابن‌سمعون<sup>۱۳</sup> واعظ را هنگامی که در مجلس وعظ خود بر صندلی نشسته است، می‌آورد (ابن‌خلکان، د.ت، ۳۰۳/۴). ۹. و تا آنجایی که ما می‌دانیم ابوحنیان توحیدی که دشمن صاحب بوده است، در *مثالب الوزیرین* خود در سه جا از حضور صاحب در بغداد و نشست او با برخی بزرگان یاد می‌کند (توحیدی، ۱۹۹۲، ۱۶۴، ۲۰۰ و ۲۰۸).

۵. موضوع بخش‌های موجود در تصحیح آل‌یاسین از کتاب *روزنامه* صاحب بن‌عباد گزیده موضوع‌هایی که در بخش‌های باقی‌مانده از *روزنامه* صاحب دیده می‌شود و آل‌یاسین آن‌ها را در سال ۱۹۶۵ گردآوری کرده است، در اینجا می‌آوریم. درست است که بیش‌تر این بخش‌ها درباره ابومحمد مهلبی و شرح رفتارها و خوش‌گذرانی‌های اوست، ولی واقعیت این است که *روزنامه* درباره افراد و مسائل گوناگونی بوده است و ثعالبی

در یتیمه‌الدهر به دلایلی، بیش‌تر، بخش‌های مربوط به اخبار ابومحمد را آورده است. از آنچه در این بخش‌ها می‌آید روشن می‌شود که گویا صاحب در مدت حضور خود در بغداد، میهمان و هم‌نشین ویژه ابومحمد بوده است از این رو، ثعالبی به گردآوری اخبار هم‌نشینی صاحب با این وزیر، همت گماشته است. از این بخش‌ها به دست می‌آید که صاحب با آنکه در سن بیست و یک سالگی این کتاب را در بغداد نوشته است، نثری زیبا، سخته و استوار داشته و به سجع‌نویسی دلبسته بوده است. افزون بر این، روشن می‌شود که وی در آن دوران، جدا از دلبستگی به مسائل ادبی و فقهی و حضور در مجالس بزرگان بغداد که دیدنش در آن روزگار، آرزوی هر ادیبی بوده است، خود نیز مهارتی زیاد در مسائل لغوی، ادبی و شعری داشته است. با آنکه در جایی، علت این سفر صاحب بن عباد به بغداد ذکر نشده است، اما بخش‌های زیر نشان می‌دهد، هدف نخست و اصلی صاحب، حضور در مجالس درس بزرگان بغداد و بهره‌مندی از دانش و فرهنگ آن‌ها و شاید رسیدن به شهرت میان فرهیختگان آن شهر بوده است؛ بسیاری از فرهیختگان عربی‌نویس و عربی‌سرا به ویژه از عراق عجم، پس از چند سال که صاحب به وزارت رسید، آرزوی حضور نزد او را در ری و اصفهان و گرگان داشتند. مهم‌ترین موضوع‌های بخش‌های باقی‌مانده از این کتاب عبارتند از:

۵-۱. به گفته صاحب، نخستین رویدادی که برای او پس از رفتن به عراق رخ داده است، فراخوانده شدنش از سوی استادش ابومحمد مهلبی و هم‌نشینی با او و برخی از ندیمان نکته‌سنج و اهل ادب بوده است. در این نشست، صاحب از شنیدن نکته‌های شخصی به نام قاضی ابن قریعه<sup>۱۴</sup>، بهره و لذت می‌برد و شرح یکی از ظرافت‌گویی‌های او را می‌آورد (صاحب بن عباد، ۱۹۶۵: ۸۷).

۵-۲. موضوع دوم، رسیدن خبر وفات ابوالفضل، صاحب دیوان برید و از دوستان صاحب بوده است که چون در این لحظه، ابومحمد شخصی را به دنبال صاحب فرستاده، صاحب موضوع وفات رفیقش را بیان و عذرخواهی کرده است. اما دوباره ابومحمد، کسی را به سراغ او می‌فرستد. پس صاحب نزد او می‌رود و با ابومحمد در محفل انسی که ترتیب داده و طنبورنوازی در آنجا حضور دارد، شرابی می‌نوشند. به هر روی، زمان خوشی را سپری می‌کنند (همان: ۸۹).

۵-۳. دیدار سوم با ابومحمد، در دارالاماره است. صاحب می‌گوید پس از این دیدار، ابومحمد به بوستانی در روستای یاسریه، نزدیک بغداد رفت، اما من با او نرفتم. اما وقتی

درباره‌ی حالت ابومحمد در آنجا شنیدم، شعری سروده و برایش فرستادم. این شعر، وزیر را خوش آمد و فردایش مرا به نزد خود دعوت کرد (همان: ۹۰).

۴-۵. دیدار دیگر با ابومحمد، زمانی است که وزیر، صاحب را می‌خواهد و صاحب نزد او می‌رود در حالی که دو نفر از خاندان بنی منجم (علی بن هارون بن علی و فرزندش احمد بن علی) در آنجا حضور داشته و هریک، شعری برای وزیر می‌خوانند و مورد ستایش وزیر و دیگر حاضران قرار می‌گیرند (همان: ۹۱).

۵-۵. در بخشی دیگر، از هنرمندی ابوالحسن بن طرخان طنبوری نزد ابومحمد سخن می‌گوید (همان: ۹۴).

۶-۵. روزی صاحب در هم‌نشینی با فاضلان و فرهیختگان بغداد، شعری ملحون از علی بن هارون منجم می‌شنود و چون از گوینده‌اش می‌پرسد، علی بن هارون، برافروخته و خشمگین می‌شود و می‌گوید: می‌پرسی این شعر از کیست؟ آیا خود شعر، نشان نمی‌دهد؟ و آیا اثر بنی منجم را در آن نمی‌بینی؟ (همان: ۹۶).

۷-۵. در دیدار با ابوسعید سیرافی، وقتی یکی از نوآموزان، کتاب *الجمهرة في اللغة* ابن درید را می‌خواند، صاحب بن‌عباد در چند مورد، اشکال می‌گیرد و علت اشتباه را بیان می‌کند. ابوسعید دستور می‌دهد، اشتباه را تصحیح کنند. پس صاحب را در کنار خود می‌نشانند. و چون شخصی بخشی از کتاب *مقتضب* محمد بن یزید میرد را می‌خواند، صاحب بر سر موضوعی با او جدال می‌کند و چون آن شخص، خشمگین می‌شود، صاحب، نامه‌ای می‌نویسد و از متخصصان در این زمینه، نظرخواهی می‌کند. از جمله کسانی که به او پاسخ می‌دهد ابوعبدالله بن رذامر<sup>۱۵</sup> است که چون صاحب، پاسخش را عالمانه و دقیق می‌یابد، به دنبال تفسیر او از کتاب سیبویه می‌رود و آن را می‌خواند (همان: ۹۷).

۸-۵. صاحب در بغداد با ابوبکر بن مقسم نحوی که از شاگردان ثعلب بوده آشنا می‌شود و در مجالس درس او حاضر می‌شود و نکات گوناگون ادبی را نزد او می‌آموزد (همان: ۹۹).

۹-۵. صاحب در مجالس درس قاضی ابوبکر بن کامل (فقیه، مفسر و ادیب)، نکته-هایی را از او می‌آموزد (همان: ۱۰۰).

۱۰-۵. در بخشی دیگر از *روزنامه*، از ماجرای دیدارش با ابن سمعون (واعظ و متصوف) سخن می‌گوید. روزی پس از ادای نماز جمعه، صاحب نزد او می‌رود در حالی که

ابن سمعون روی صندلی نشسته و با قطعیت از برخی مسائل سخن می‌گوید. صاحب چیزی می‌پرسد و ابن سمعون پس از چند لحظه اندیشه می‌گوید: به تأخیر انداختن پاسخ نه به دلیل ناتوانی من، بلکه از این روست که تو را در یافتن پاسخ، تشنه قرار دهم. و چون ابن سمعون شروع به هذیان‌گویی می‌کند، صاحب می‌گوید: سخن تو پس از توهم است، اما من قبل از توهم، پرسیدم. ابن سمعون برآشفته می‌شود و صاحب از نزد او دور (همان: ۱۰۲).

۵-۱۱. صاحب در بخشی دیگر، از آوازخوانی خواننده‌ای به نام «حُسن العکبرایوه» و کنیزک ابن مقله نزد ابومحمد و به طرب آمدن او و دیگر آوازه‌خوانان یاد می‌کند که به دلیل زیادی اشعار و آوازهایی که خوانده شده و بحث‌هایی که درگرفته است، صاحب نتوانسته همه را ضبط کند (همان: ۱۰۳).

۵-۱۲. در جایی، از خوش‌گذرانی، دم‌غنیمت‌شماری و باده‌نوشی ابومحمد در محلی به نام «عُکبرا» یاد می‌کند و چون رسم بوده است که هرکس که در مجلس است چیزی بگوید، صاحب نیز فی‌البداهه شعری می‌گوید. و با وجود اینکه خود او این شعر را شایسته نوشتن و خواندن نمی‌داند، به دلیل پافشاری هم‌نشینان و ترس از سرزنش ابومحمد، آن را می‌خواند. بیت اول این شعر چنین است:<sup>۱۶</sup>

ترکتُ لساقی الریح بانة عرعرَا      وُزرتُ لصافی الریح حانة عُکبرا

(همان: ۱۰۴)

۵-۱۳. صاحب، باز از دیدارش با ابومحمد یاد می‌کند؛ جایی که ابومحمد دو بیت می‌سراید و از آوازه‌خوانی می‌خواهد آن را بخواند. و چون شب به نیمه نزدیک می‌شود، کسی را به دنبال صاحب می‌فرستد تا در مجلس عیش و نوش او در بوستانی حاضر شود. مجلس، پر از انواع شراب است و وزیر دستور می‌دهد کمابیش صد شمع روشن کنند و آوازخوانی شروع به خواندن می‌کند. صاحب می‌گوید: حال ما و مجلس، تا سپیده‌دم به همین شکل بود تا اینکه همه ما مست و تلوتلوخوران به منازل خود رفتیم (همان: ۱۰۶).

۵-۱۴. صاحب در بخشی از *روزنامه*، از قصیده ساسانیة احنف عکبری، یکه‌تاز گروه بنی‌ساسان در بغداد، یاد می‌کند و پس از تمجید از آن، یکی از ابیات را تفسیر می‌کند (همان: ۱۰۷).

۵-۱۵. گویا صاحب در بخشی از *روزنامه*، به تفسیر ابیات متنبی نیز می‌پردازد (همان: ۱۰۹).

## ۶. نشانه‌هایی دیگر از حضور صاحب بن عباد در بغداد

۶-۱. در نشوار المحاضرة تنوخی آمده است: صاحب بن عباد همیشه می‌گفت: دوست داشتم وارد بغداد شوم و جرأت یا صراحت محمد بن عمر العلوی<sup>۱۷</sup> و پارسایی ابی‌احمد الموسوی<sup>۱۸</sup> و نکته‌سنجی ابی‌محمد بن معروف<sup>۱۹</sup> را می‌دیدم (تنوخی، ۱۹۷۲: ۱۵/۶۰). طبق این گزارش می‌توان گفت که احتمالاً صاحب با این اشخاص در بغداد نشست‌هایی داشته و اخبار آن را در روزنامه خود نوشته است؛ هرچند در بخش‌هایی که اکنون از این کتاب در دست ماست، شرح گفتگو یا دیدار صاحب با این افراد را نمی‌بینیم. این در صورتی درست است که گفته صاحب، مربوط به زمانی پیش از سفرش به بغداد در سال ۳۴۷ باشد، که کمی دور است؛ اما نکته شماره پنج همین بخش مقاله، تأکیدی است بر اینکه صاحب بن عباد دست کم با ابن معروف دیدار داشته است و وی این سخن را پیش از حضور در بغداد و نگارش روزنامه بر زبان آورده است؛ وگرنه پس از سفر به بغداد و دیدار با دانشمندانی از جمله ابن معروف، خیلی منطقی نبود که بگوید: «دوست داشتم وارد بغداد شوم و...» [جمله بالا].

۶-۲. در معجم‌الأدباء آمده است که وقتی صاحب بن عباد هنگام ورود خود به بغداد به خانه مهلبی وزیر رفته بوده، ابواسحاق صابی به دیدارش رفته است. ولی به خاطر کاری که صاحب داشته، صابی را پشت در، منتظر نگاه داشته و چون زمان به درازا کشیده و به او اجازه ورود را ندادند، بیت زیر را بر روی کاغذ نوشته است:

وَأَتْرَكُ مَحْجُوباً عَلَى الْبَابِ      وَيدخل غيري كالأيوبر و يخرجُ<sup>۲۰</sup>

و چون آن را برای مهلبی می‌خوانند، دستور می‌دهد صابی وارد شود (حموی، ۱۹۸۰: ۶/۳۰۶).

وقتی ابواسحاق صابی در این سال (۳۴۷هـ) به دیدار صاحب می‌رود، بیش از پنجاه سال داشته است. زیرا «صابی در سال ۳۸۴ و در سن نود و یک سالگی از دنیا رفته است» (ابن‌الثیر، ۱۹۸۹: حوادث سال ۳۸۴؛ ۵/۵۰۸) پس می‌توان گفت او کمابیش در سال ۲۹۳ به دنیا آمده و در پنجاه و سه سالگی به دیدار صاحب رفته است. گزارش بالا نشان از این دارد که صاحب بن عباد در بیست و یک سالگی، آوازه‌ای برای خود در بغداد داشته است، به گونه‌ای که کاتب باتجربه‌ای چون صابی که بیش از دو برابر او عمر کرده، شیفته دیدار صاحب بن عباد در بغداد بوده است. مصراع دوم بیت بالا، جدا از معنای ناپسندش، نشان می‌دهد که در روز ورود صاحب به بغداد و خانه مهلبی، بسیاری از

بزرگان بغداد، به دیدار یا پیشوازی او آمده و ملاقات‌کنندگان مجبور بوده مدتی را در انتظار بنشینند.

۳-۶. ظاهراً از نخستین کسانی که صاحب در بغداد، خود به دیدارشان رفته، قاضی ابوسائب است. در معجم الأدباء آمده است: صاحب هنگام ورود به بغداد، برای انجام کاری نزد قاضی ابوسائب عتبه بن عبید رفته و چون قاضی، اظهار ناتوانی و از بلند شدن برابر صاحب، درنگ و سستی کرده، صاحب زیر بغل او را گرفته و او را ایستاده و گفته است: قاضی را برای انجام حقوق برادرانش کمک می‌کنیم. ابوسائب شرمنده شده و از صاحب، عذرخواهی کرده است (حموی، ۱۹۸۰: ۶/۳۰۷).

«عتبه بن عبیدالله بن موسی بن عبیدالله ابوسائب همدانی (۲۶۴-۳۵۰هـ)، مردی از همدان بوده که پدرش پیشه‌بازرگانی داشته است. او در آغاز به زهد و تصوف گرایش داشته، سپس از شهر خود بیرون رفته و به دیدار دانشمندان و یادگیری قرآن و فقه و حدیث شتافته است» (ابن الجوزی، ۱۹۹۲: ۱۴/۱۳۷). بنابراین صاحب در سال ۳۴۷ و سه سال پیش از وفات ابوسائب به دیدارشان رفته است و طبیعی است که بلندشدن در سن ۸۳ سالگی برای او کمی دشوار بوده باشد. این گزارش چه بسا بر خودشیفتگی و غرور صاحب اشاره داشته باشد، آن‌گونه که ابوحیان توحیدی در جاهای گوناگون از کتاب *مثالب الوزیرین* از این خوی صاحب یاد کرده است، برای نمونه می‌گوید: «ابن عباد، پُرگو و یاوه‌گو، خودشیفته و حيله‌گر بود؛ عوام را دوست داشت و خودش را برتر از آنها می‌دانست، بر خواص، حسد می‌ورزید و خودش را از آنان می‌دانست...» (توحیدی، ۱۹۹۲: ۳۴۲).

۴-۶. در معجم الأدباء در شرح حال ابوالفتح اصفهانی، منصور بن محمد بن عبدالله بن مقدر تمیمی آمده است که او به بغداد آمد و در آنجا ساکن شد و همانجا، دانش‌های زبان عربی را آموخت و هم‌نشین صاحب بن عباد گشت. او معتزلی بود و آشکارا از مذهب خود سخن می‌گفت و کتابی در نکوهش اشاعره نگاشته است (حموی، ۱۹۸۰: ۱۹/۱۹۰). بنابراین حتماً در *روزنامه* صاحب، یادداشت‌هایی درباره‌ی این ابوالفتح نیز وجود داشته است.

۵-۶. ثعالبی در یتیمه، درباره‌ی قاضی ابن معروف می‌نویسد: و کان کما قرأته فی فصلٍ للصاحب، شجرةً فضلی عودها أدبٌ وأغصانها علمٌ وثمرتها عقلٌ وعروقها شرفٌ تسقیها سماءُ الحریةِ وتُعذِّبها أرضُ المروءةِ (۱۹۸۳: ۱۲۵/۳). همان‌گونه که ثعالبی نیز به نوعی اشاره می‌کند این

عبارت به احتمال زیاد از متن *روزنامه‌ی صاحب* است و ثعالبی آن را از این کتاب گرفته است.

پیش‌تر آوردیم که صاحب روزی گفته بود آرزو دارم به بغداد بروم و با ابن معروف دیدار کنم.

۶-۶. ظاهراً صاحب بن عباد در بغداد با شاعری به نام ابوالحسن علی بن محمد بدیهی نیز هم‌نشینی و رفت و آمد داشته است، زیرا ثعالبی در یتیمه می‌گوید: صاحب بن عباد او را با خود، از بغداد به اصفهان آورده است (۱۹۸۳: ۳/ ۴۰۰) و به یقین یادداشت‌هایی درباره‌ی او نیز در *روزنامه‌ی* وجود داشته است.

۶-۷. در *أعیان الشیعه* گزارش شده که از جمله دانشمندانی که صاحب بن عباد پس از بازگشت از بغداد، به ری فراخواند، قاضی القضاة عبدالجبار باقلانی معتزلی بوده است که تا زمان وفات صاحب، سرگرم تدریس در آنجا بود (أمین، ۲۰۰۰: ۵/ ۱۲۸).

۶-۸. از گزارشی که پیش‌تر، از ابوحیان توحیدی آوردیم روشن می‌شود که صاحب بن عباد در بغداد: الف: مدتی نزد ابن ثلاج بوده؛ ب: با ابوعلی مسکویه نشست و برخاست داشته؛ ج: نزد ابوالقاسم واسطی، آموزه‌های معتزله را آموخته؛ د: احتمالاً با ابن کلاب همنشین بوده است و نزد او درس خوانده است؛ هـ: و در پایان، اینکه در مجلس درس ابوعبدالله بصری حضور داشته و بسیار به او نزدیک شده است؛ در ارتباط با همین ابوعبدالله بصری، توحیدی در جایی دیگر می‌گوید: کم‌دینی این ابوعبدالله به جایی رسیده که رساله‌ای نوشته و در آن اشاره کرده که صاحب بن عباد، همان «مهدی منتظر» است و - خطاب به صاحب - گفته: معنی «مهدی» این است که خداوند تو را هدایت و اهل عدل و توحید را به تو هدیه کرده است و تو را منتظر خواندیم زیرا ما در عراق، انتظار تو را می‌کشیدیم (التوحیدی، ۱۹۹۲: ۲۰۸).

۶-۹. از آنجا که صاحب در بغداد با ابن الزیّات متکلم نیز دیدار و گفتگویی داشته، به یقین گزارشی از این دیدار در *روزنامه‌ی صاحب بن عباد* وجود داشته است. توحیدی در *أخلاق الوزیرین*، از چالشی که در مجلس مناظره‌ی صاحب با ابن زیّات روی می‌دهد پرده برمی‌دارد، سپس می‌نویسد: در بغداد به ابن زیّات گفتم: چگونه ابن عباد را یافتی؟ (التوحیدی، ۱۹۹۲: ۱۹۰)



## ۷. صاحب بن عباد و دیدار با معتزلیان بغداد

صاحب بن عباد در سفر به بغداد که در بیست و یک سالگی اوست، شیفته دیدار با دو گروه فقها و معتزلی‌ها و مناظره با آنها در مسائل گوناگون ادبی و دینی است. شیفتگی او به فقه و شرع و مذهب شیعه که بر کسی پنهان نیست و «معروف است که صاحب به فرقه معتزله [نیز] گرایش داشته است» (در این باره نک: بهمنیار، ۱۳۴۴: ۹۳ - ۹۵). اما عشق صاحب به معتزله بغداد نشان می‌دهد که وی پیش از این، با اعتزال آشنا بوده و گویا آن را نزد پدر آموخته است. یاقوت حموی درباره پدرش می‌گوید: او اهل فضل و دانش بود و کتابی در احکام قرآن تألیف کرده و در آن به نیکی از مذهب اعتزال پشتیبانی کرده است (۱۹۸۰: ۱۶/۱۷۲).

خبر زیر تنها یکی از گزارش‌های زیادی است که درباره معتزلی بودن صاحب ذکر شده است: روزی گروهی مردم اصفهان به صاحب بن عباد گفته بودند: اگر قرآن مخلوق باشد، رواست که از بین برود و اگر قرآن در آخر ماه شعبان نیست شود، نماز تراویح را در ماه رمضان با چه چیزی بخوانیم؟ و صاحب پاسخ داده بود: اگر قرآن از بین برود، رمضان نیز می‌میرد (التوحیدی، ۱۹۹۲: ۲۵۱ و ۲۵۲).

«صاحب به واسطه مهارت در علم کلام، به مناظره و مجادله با ارباب مذاهب مختلف میل بسیار داشت و به وسیله این مناظرات، قوه فکر و استدلال و معلومات عقلی و نقلی خود را تکمیل و توسعه می‌کرد. از جمله این مناظرات که هم در بغداد واقع شده، مناظره با ابن شمعون متصوف است» (بهمنیار، ۱۳۴۴: ۱۱۲). نمونه‌های زیادی از مناظره‌های کلامی، فقهی، لغوی و نحوی او در *مثالب الوزیرین* آمده است.

و گویا به دلیل همین شیفتگی صاحب به اعتزال و مناظرات کلامی است که وی در سفر خود به بغداد، بیش‌تر با ادیبان و دانشمندان معتزلی‌مکتب نشست‌وبرخاست و گفت‌وگو داشته است. برخی از اساتیدی که او در این شهر با آنها دیدار کرده است و در *روزنامه‌جّه* او آمده است، به قرار زیر هستند:

سیرافی نحوی و علی بن عیسی رمانی که به استناد یاقوت حموی در *معجم الأدباء* از نحوین معتزلی‌مذهب هستند (حموی، ۱۹۸۰: ۳/۲۴۴)؛ ابوزکریا یحیی بن عدی، کسی که از علوم فلسفی زمانه آگاهی و به متکلمین گرایش داشته و شاگرد ابونصر فارابی و از مترجمین سریانی به عربی بوده است (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۸۷: ۲/۲۲۷)؛ عبدالجبار باقلانی معتزلی، از متکلمان مشهور و توانمند در مناظره (ابن خلکان، د.ت: ۴/۲۶۹)؛ ابن معروف،

قاضی معتزلی اهل بغداد؛ ابن شمعون (سمعون)، ابوالحسین محمد بن أحمد بن اسماعیل، واعظ و صوفی نام‌آوازه؛ قاضی ابوبکر احمد بن کامل؛ ابوالفتح اصفهانی معتزلی که پیش‌تر از او سخن گفتیم؛ ابوسائب عتبه بن عبید، صوفی و سپس فقیه؛ ابواحمد حسن بن موسی موسوی پدر شریف رضی و مرتضی که فقیهی نام‌آور بوده است؛ ابوبکر محمد بن حسن بن یعقوب مقسم العطار (۲۶۴-۳۵۴هـ) نحوی که البته با معتزله مخالف بوده «و کتابی به نام *الرد علی المعتزلة* داشته است» (الصفدی، ۱۹۹۱: ۲/۳۳۸)؛ ابوعبدالله بصری معتزلی، ابن ثلاج و ابن کلاب معتزلی و... (التوحیدی، ۱۹۹۲: ۲۰۰-۲۰۲).

می‌خواهیم بگوییم که پرورش ویژه صاحب پیش از سفر به بغداد و آشنایی او با فقیهان و معتزلیان، گویا سبب شده که وی در این شهر، بیش‌تر به دنبال دانشمندان سرشناس این حوزه‌ها و نشست‌وبرخاست با آنها بوده باشد. این دیدارها تأکیدی است دوباره بر شیفتگی صاحب به مذهب اعتزال؛ و ما می‌دانیم که از قدیم، اختلاف دیدگاه‌هایی درباره گرایش یا عدم گرایش او به اعتزال وجود داشته است، همان‌گونه که ناهم‌سازی‌هایی درباره مذهب او وجود داشته و کسانی او را شافعی‌مذهب دانسته و کسانی، شیعه امامی یا زیدی‌اش خوانده‌اند (در این‌باره نک: الثعالبی، ۱۹۹۷: ۹ تا ۱۱؛ مقدمه ناجی حسن).

## ۸. نتیجه

۱. گویا تصحیح آل یاسین از کتاب *روزنامه* صاحب بن عباد، کامل و دربردانده همه بخش‌های پراکنده این کتاب در منابع تاریخی نیست.
۲. از آنجایی که صاحب بن عباد ظاهراً بیش از یک‌بار به بغداد سفر نکرده است، بنابراین می‌توانیم بگوییم همه گزارش‌هایی را که درباره پیوند او با بغدادیان گزارش شده، بخشی از *روزنامه* صاحب بوده است.
۳. *روزنامه* صاحب بن عباد، خواننده را با باورهای دینی و فکری او بیش‌تر آشنا می‌کند.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. واژه «کُتب» با سکون باء یا ضم آن، جمع «کتاب» است (معلوف، ۱۳۸۰، زیر ریشه کتب).
۲. به دلایلی که اکنون مجال پرداختن به آن نیست، نمی‌توان صاحب بن عباد را شیفته و دلبسته زبان فارسی دانست.
۳. ابوالحسن علی بن عیسی بن عبدالله رمانی.

۴. ابوالفتح محمد بن جعفر بن محمد همدانی، حافظ و نحوی بلیغ.
۵. ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بغدادی (۳۰۷-۳۸۷ق) (التوحیدی، ۱۹۹۲: ۲۰۰، پاورقی).
۶. حسین بن علی بن ابراهیم بصری، معروف به جُعل و کاغذی، متکلم معتزلی نام‌آور (۲۹۲-۳۶۹) (همان، ص ۲۰۱، پاورقی).
۷. گزارشی دیگر که پس از این (بند ب، از بخش‌های باقی‌مانده کتاب *الروزنامه*) و به نقل از توحیدی می‌آوریم نشان می‌دهد که پیوند صاحب و ابوعبدالله بصری واقعاً نزدیک و دوستانه بوده است و او به نوعی، ادعای خود و ابن ثلاج را نقض کرده است.
۸. عبدالله بن محمد قطان، متکلم معتزلی مذهب (درگذشته ۲۴۰ ق) (همان).
۹. ابوالقاسم واسطی کاتب (همان، ص ۲۱۳، پاورقی).
۱۰. جوئل ل. کرمر در این باره گمانی ارائه می‌دهد که به باور ما خیلی دور است. او می‌گوید: البته کاملاً ممکن است که [مراغی و سیرافی] آن موقع او را فراموش کرده باشند، زیرا او در هنگام دیدار مورد نظر جوان بود و این جلسات اغلب بسیار پرازدحام بودند (کرمر، ۱۳۷۵: ۳۵۹). دلیل ما بر دوری این نکته، آن است که صاحب بن عباد در آن هنگام میهمان و هم‌نشین ابومحمد، وزیر معزالدوله در بغداد و چهره‌ای شناخته‌شده، دست کم در محافل علمی، بوده است.
۱۱. در الوافی بالوفیات: ابوالمرجی.
۱۲. محسن امین در اعیان الشیعه، این دو بیت را به نقل از مسکویه در تجارب الأمم آورده است؛ ولی ما آن را در مسکویه نیافتیم.
۱۳. شمعون.
۱۴. محمد بن عبدالرحمن قاضی، معروف به ابی بکر بن قریعۀ بغدادی؛ ادیب فرهیخته و ظریف‌گو. زمانی که صاحب بن عباد به بغداد می‌رود، قاضی بخش سندیۀ بغداد بوده است و صاحب که از نکته‌سنجی‌ها و ظرافت‌گویی‌های او خوشش آمده، اخبار نشست و برخاست خود را با او، در *روزنامه* برای ابن عمید نقل کرده است (السماوی، ۲۰۰۱: ۲ / ۲۵۰) به گفته صاحب و فیات الأعیان، او از شگفتی‌های دنیا در سرعت بدیهه‌گویی و همواره ملازم و همراه مهلبی وزیر بوده است (ابن خلکان، دت، ۳۸۲ / ۴ و ۳۸۳).
۱۵. نکته‌ای درباره او نیافتیم.
۱۶. در بدائع البدائۀ ابن اظافر، مناسبت سرودن این شعر را، ازدواج حسن بن بویۀ دیلمی با زبیده دختر معزالدوله دانسته و گفته است که صاحب به درخواست ابومحمد مهلبی، این شعر را سروده است (علی ابن ظافر، ۲۰۰۷: ۱۹۹).
۱۷. ابوالحسن محمد بن عمر بن یحیی العلوی (۳۱۵-۳۹۰هـ).
۱۸. الشریف ابواحمد حسن بن موسی الموسوی؛ پدر شریف رضی و مرتضی که چندین بار نقابت طالبیان بغداد و امارت حاجیان آنجا را بر عهده گرفته است؛ متولد سال ۳۰۴ و وفات یافته به سال ۴۰۰ (ابن الأثیر، ۱۹۸۹: حوادث سال ۴۰۰ هجری: ۵ / ۵۸۵).

١٩. ابوالحسين محمد بن قاضي القضاة ابي محمد عبيدالله بن احمد بن معروف؛ قاضي بغداد كه به اعتزال گرايش داشته است (٣٠٦-٣٨١هـ) (ابن الجوزي، ١٩٩٢: ١٤ / ٣٥٨ و ٣٥٩).

## منابع

آذرنوش، آذرتاش (١٣٨١)، «باخرزی، ابوالحسن». زیر نظر كاظم موسوی بجنوردی، تهران، مركز دائرةالمعارف بزرگ اسلامي.

ابن أبي اصيبعة (١٩٨٧)، *عيون الأنباء في طبقات الأطباء*، الطبعة الرابعة، بيروت: دار الثقافة.

ابن الأثير، عزالدين ابوالحسن (١٩٨٩)، *الكامل في التاريخ*، تحقيق علي شيري، بيروت: دار إحياء التراث.

ابن الجوزي، أبو الفرج (١٩٩٢)، *المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم*، تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمي.

ابن خلكان، ابوالعباس (د.ت)، *وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان*، تحقيق احسان عباس، بيروت: دار الفكر.

أبوالفداء، اسماعيل بن علي (د.ت): *المختصر في أخبار البشر*، مصر: المطبعة الحسينية.

أمين، محسن (٢٠٠٠)، *أعيان الشيعة*، تحقيق حسن أمين، الطبعة الخامسة، بيروت: دار التعارف للمطبوعات.

البديعي، يوسف (٢٠٠٩)، *الصباح المنبئ عن حثية المتنبي*، تحقيق مصطفى السقا و محمد شتا، الطبعة الثالثة، القاهرة: دار المعارف.

بهمنيار، احمد (١٣٤٤)، *صاحب بن عباد شرح احوال و آثار*، به كوشش محمدابراهيم باستانی پاريزی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

التنوشي، القاضي أبو علي (١٩٧٢)، *نشوار المحاضرة و أخبار المذاكرة*، تحقيق عبود الشالجي، لاط.

التوحيد، أبو حيان (١٩٩٢)، *أخلاق الوزيرين*، تحقيق محمد بن تاويت الطنجي، بيروت: دار صادر.

الثعالبي، أبو منصور (د.ت)، *أبوالطيب المتنبي وماله و ما عليه*، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، القاهرة: مكتبة الحسين التجارية.

\_\_\_\_\_ (د.ت)، *الإعجاز و الإيجاز*، تحقيق إسكندر آصاف، بغداد: مكتبة دار البيان.

\_\_\_\_\_ (١٨٠٩)، *خاص الخاص*، تصحيح الشيخ محمود السكري، مصر: مطبعة السعادة.

\_\_\_\_\_ (١٩٩٧)، *نصرة مذاهب الزيدية*، تحقيق ناجي حسن، بغداد: لاط.

\_\_\_\_\_ (١٩٨٣)، *بتيمة الدهر في محاسن أهل العصر*، تحقيق مفيد محمد قميحة، بيروت: دار الكتب العلمية.

حموي، ياقوت (١٩٨٠)، *معجم الأدباء*، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الفكر.

دهخدا، علي أكبر (١٣٣٨)، *لغتنامه*، زیر نظر محمد معين، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

السماوي، يحيى (٢٠٠١)، *الطليعة من شعراء الشيعة*، تحقيق كامل سلمان الجبوري، بيروت: دار المؤرخ العربي.

صاحب بن عباد، أبو القاسم (١٩٦٥)، *الأمثال السائرة من شعر المتنبي و الروزنامجة*، تحقيق محمدحسن آل ياسين، بغداد: مكتبة النهضة.

الصفدي، صلاح الدين (۱۹۹۱): *الوفاي بالوفيات*، تحقيق يوسف فان إس، الطبعة الثالثة، بيروت: المعهد الألماني للأبحاث الشرقية.

الصولي، أبوبكر محمد بن يحيى (۱۹۷۹): *أخبار الراضي بالله و المتقى لله*، تحقيق ج هيورث دن، الطبعة الثانية، بيروت: دار المسيرة.

الصولي، أبوبكر محمد بن يحيى (۱۳۴۱)، *أدب الكاتب*، تصحيح محمد بهجه الأثري، بغداد: المكتبة العربية. على ابن ظافر، جمال الدين ابوالحسن (۲۰۰۷): *بدائع البدائة*، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية.

كرمر، جوئل ل (۱۳۷۵)، *احياى فرهنگى در عهد آل بويه انسان گرايى در عصر رنسانس*، ترجمة محمدسعید حنايى كاشانى، تهران: مركز نشر دانشگاهى.

مسكويه، أبوعلي (۲۰۰۳)، *تجارب الأمم و تعاقب الهمم*، تحقيق سيد كسروى حسن، بيروت: دار الكتب العلمية.

معلوف، لوئيس (۱۳۸۰)، *المنجد عربى- فارسى*، ترجمة محمد بندريگى، چاپ سوم، تهران: انتشارات ايران.

معين، محمد (۱۳۶۷)، *مجموعه مقالات*، به كوشش مهديخت معين، تهران: مؤسسه انتشارات معين.

#### References:

- Abolfada, (N.D). *A Short book About Human History*. Egypt: Almatbaat-Alhoseyniya Publication. [In Arabic].
- Al - Badii, Y. (2009). *About Al- Motanabbi*. Editing by Mostafa, S. Al - Cairo: Almaaref Publication. [In Arabic].
- Ali Ibn Zafer, J, A. (2007). *The News*. Beirut: Alkotob Publication. [In Arabic].
- Al-THaalabi, A. (N.D). *Aboo Tayyab Al- Motanabbi*. Edition by Mohammad, M, A. Cairo: Alhosein Library. [In Arabic].
- Al-THaalabi, A. (N.D). *The Miraclr And Briefness*. Editing by Eskandar, A. Baghdad: Albayan Library. [In Arabic].
- Al-THaalabi, A. (1809). *The Special Arrairs*. Edition by Mahmood, S. Egypt: Alsaadah Publication. [In Arabic].
- Al-THaalabi, A. (1997). *In Ptoection of Zaydiah*. Editin by NAji, H. Baghdad: [In Arabic].
- Al-THaalabi, A. (1983). *The Period Goodness*. Edition by M, M, Gh. Beirut: Alkotob Publication. [In Arabic].
- Al-safdi, S. (1991). *The Dead*. 3<sup>th</sup> ed Beirut: German Institute for Oriental Research. [In Arabic].
- Al-sooli, Y. (1922). *Manner of Writer*. Edition by Mohammad Bahjat Al Athari. Baghdad: Al- Arabiyah Library. [In Arabic].
- Al-Sooli, A, M. (1979). *The News of Al- Razi Bellah And Al - Mottaghi Lellah*. 2<sup>nd</sup> ed. Beirut: Almasira Publication. [In Arabic].
- Amin, M. (2009). *the Famous of Shiah*. Editing by Hasan, A. 5<sup>th</sup> ed. Beirut: Al-taarof Publication. [In Arabic].
- Azarnoosh, A. (2002). *Bakharzi, Abolhasan*. Tehran: The Islamic Encyclopedia Center. [In Persian].
- Al-Tanookhi, Gh. (1972). *the News of Talks*. Editing by Abbod, Sh. [In Arabic].

- Al-Tovhidi, A. (1992). *The Blames of Two Minister*. Editin by Mohammad, t. Beirut: sader Publication. [In Arabic].
- Al - Samavi, Y. (2001). *The poets of Shiaah*. Editing by K, S, J. Beirut: Alkotob Publication. [In Arabic].
- Bahmanyar, A. (1956). *Sahib - Ibn- Abbad Biografy*. By Bastani, P. Tehran: university of Tehran. [In Persian].
- Dekhoda, A. (1959). *The Dictionary*. By M, Moin. Tehran: university of Tehran Pblcation. [In Persian].
- Ibn-Abi Osaybaah. (1987). *The News about Physician*. 4<sup>th</sup> ed. Beirut: Althaghafah Publication. [In Arabic].
- Ibn-Alathir, E, A. (1989). *A Perfect Book In History*. Editing by Ali, SH. Beirut: Ehya- Altorath Publication. [In Arabic].
- Ibn-Aljoozi, A. (1992). *In Kings History*. Edition by Mohammad, A, A. Beirut: Alkotob Library. [In Arabic].
- Ibn-Khalakkan, A (N.D). *the Dead Famous*. Edition by Ehsan, A. Beirut: Alfekr Publication. [In Arabic].
- Kremer, J, L. (1996). *Humanism In The Renaissance of Islam*. Translation by M, S, Hanayi. Tehran: University Publication Center. [In Persian].
- Moskooya, A. (2003). *the Experiences of Nations*. Edition by Sayed Kasravi Hasan. Beirut: Alkotob Publication. [In Arabic].
- Maloof, Loois. (2001). *Almonjed Dictionary*. Translation by Bandarrigi. . 3<sup>th</sup> ed. Tehran: Iran Publication. [In Persian].
- Moein, M. (1987). *The Collection of Articles*. by Mahdokht, M. Tehran: Moein Publication. [In Persian].
- Sahib-Ibn Abbad, A. (1956). *The Proverbs of Motanabbi poetry And Al-Rooznamejah*. Editing by M, A, Yasin. Baghdad: Alnahzah Library. [In Arabic].
- Yaghoot hamavi. (1980). *Detailed Dictionary in Literary*. 3<sup>th</sup> ed. Beirut: Alfekr Library. [In Arabic].